

سوتہ دلان



سرودہ: محمد رجالی

سوتہ دلان

سراینده :
محمد رجالی

رجالی ، محمد

سوته دلان / سراينده محمد رجالی . - مشهد : مؤسسسه حضرت بقیة الله
الاعظم عليه السلام . ۱۳۸۰ .

ISBN 964 - 93585 - 4 - 4 . ۵۶ ص .

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا .

۱ . شعر مذهبی - قرن ۱۴ . ۲ . شعر فارسی - قرن ۱۴ .
الف . عنوان .

۹ س ۲۲۴ ج / PIR ۸۰۵۸

۱۳۸۰ س ۳۶۳ ر

۱۳۸۰

کتابخانه ملی ایران

محل نگهداری :

نام کتاب : سوته دلان

سراينده : محمد رجالی

ناشر : مؤسسسه حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام

حروفچینی و صفحه آرایی : مؤسسسه حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام

نوبت چاپ : اول

شمارگان : ۵۰۰۰

تاریخ انتشار : زمستان ۱۳۸۰

تعداد صفحات : ۵۶

شابک : ۹۶۴ - ۹۳۵۸۵ - ۴ - ۴

مرکز پخش :

اصفهان - چهار باغ - کوچه سینما سپاهان - مقابل سینما سپاهان

انتشارات حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام

تلفن : ۶۲۴۹۳۴۳ - تلفن همراه : ۰۹۱۱۳۱۷۴۱۱۰

قیمت : ۲۵۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

ووصلني الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين

شما الامام الزين العبد المذنب المنظر المهدي

مؤسسه

حضرت باقية الله الاعظم عليه السلام

تقديم هي كند.

علاقمندان می توانند از طریق اینترنت به آدرس :

WWW.NOORALMAHDI.ORG

WWW.NOORALMAHDI.COM

با مؤسسه حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام تماس بگیرند .

این شبکه جهانی از تاریخ ۱۸ ذیحجه ۱۴۲۲ -

۱۲/۱۲/۱۳۸۰ - (عید سعید غدیر خم) فعالیت خود را

پیرامون منجی عالم بشریت ، آغاز نموده است .

مؤسسه حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام پذیرای نقطه

نظرات ، پیشنهادات و سؤالات مراکز جهانی که علاقمند به

تبادل نظر درباره مصلح جهانی هستند ، می باشد .

مؤسسه حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام

پیشگفتار

کتابی که پیش روی دارید ، مجموعه
شعری است از زبان منتظران امام زمان علیه السلام
هدیه به پیشگاه حضرت بقیة الله روحی و
ارواحنا فداه که نشأت گرفته از آیات قرآن و
روایات معصومین علیهم السلام و بعضاً
ادعیه و یا حالات روحی است که در قالب
شعر تبیین و تألیف شده است .

سوز و گدازی است که یک سوته دل در
فراق محبوبش معمولاً از خود ابراز می کند
لذا تصمیم گرفتیم آنرا به چاپ برسانیم تا دل
سوختگان ظهور امام عصر ارواحنا فداه
هر گاه بخواهند عطش روحی شان را نسبت
به مولایشان ابراز نمایند ، نمونه ای از
اینگونه ترنم را پیش روی داشته باشند .
امید است همه گفتار و اعمال و آنچه حتی
از فکر ما می گذرد مرضی و مطابق خواسته
محبوب دلها امام زمان علیه السلام باشد .

اصفهان

محمد رجالی

اول رجب المرجب ۱۴۲۲

تقدیم به شیفتگان حضرت ولی عصر روحی فداه

سوته دل

بیا سوته دلان را یک نظر کن
شبم را روشن از نور قمر کن
بیا ای یوسف کنعانی من
مرا روشن زحسن خود بصرکن
به گرداب گنه افتاده ام من
مرا برگیر و احوالی دگر کن
بیا ای یوسفا بخشندگی کن
گهی از مهر خود ما را خبر کن
بیا با ما نوای عاشقی کن
گهی روح خدا برما نظر کن
بیا نور ولایت در درون کن
از آن نورت دل و جانم ثمر کن

دوای قلب سوزان

خوش آن عاشق که جانانش تو باشی
دوای قلب سوزانش تو باشی
خوشا آن جانی که بعد از شستوشویی
تورا جاداد و مهمانش تو باشی
خوشا آن راه پراز پیچ و خم عشق
که پیمائیم و پایانش تو باشی
خوشا قلبی که چون آئینه باشد
ولی زیب گریبانش تو باشی
خوشا آن جان که پایند کسی نیست
تمام عهد و پیمانانش تو باشی
خوشا آن عاشق و ارسته از خویش
که درد و داغ پنهانش تو باشی
خوش آن شوریده حالی چون حبیب
که تنها مونس جانانش تو باشی

نمکدان چهره ات، شیرین لبانت
نمکدان و شکر پاشش تو باشی
سرشب نیمه شب نام تو گوید
سحرگه ماه تابانش تو باشی

شمع دل افروز

ای شمع دل افروز کجائی کجائی

ای نور شب و روز کجائی کجائی

عالم شدہ بی تاب بہ مہرت

ای شمس نہان سوز کجائی کجائی

چشم بہ رہت سپید گردید

ای رہبر دلسوز کجائی کجائی

ما منتظران ، تشنہ و شیدا

ای داور جانسوز کجائی کجائی

جانم زغمت گشتہ پریشان

ای ناجی درسوز کجائی کجائی

گشتی بہ کجا غائب و پنهان

ای قائم پرسوز کجائی کجائی

قلبم بہ تپش زہجر رویت

ای نور روان سوز کجائی کجائی

عاشق شدہ ام بر رخ ماہت

ای بدر شب افروز کجائی کجائی

با ذکر تو جانم بہ لب آمد

ای ناگر شب سوز کجائی کجائی

عالم صدف است و گوہری تو

ای صبح دل افروز کجائی کجائی

غمگین شدہ دل زدوری تو

ای عشق دل آموز کجائی کجائی

ما در پی دیدار تو باشیم

ای فیض رہ آموز کجائی کجائی

ای کعبہ مقصودِ غریبان

ای صوت خوش آموز کجائی کجائی

ای نو گل گلزار محمد

ای رہبر پیروز کجائی کجائی

گمشده

آن یار که محور به جهان است
پاکیزه مطهر زجنان است
او مهدی خوش صورت و زیباست
آگه به حقیقت و زمان است
او نقطه پرگار دلم شد
او گمشده پیرو جوان است

عهد و میثاق

از آن روزی که با تو عهد بستم
بت نفس و غرورم را شکستم
بود نام تو دائم بر زبانم
هوا خواهان آن عهد الستم
به دیدار تو دل دارد تمنا
ز شوق روی تو از غیر رستم

رخ گلگون

ندارم دلبری مانند مهدی
بمانم تا ابد در بند مهدی
کجا یابم رخ با مهر مهدی
کجا یابم رهی با عشق مهدی
همی گیرم سراغ کوی او را
خدایا کی ببینم روی او را
بخوابی دیده ام رویای مهدی
منم دیوانه سیمای مهدی

محضر دلدار

از روز ازل در پی دیدار تو بودم
عاشق به جمالِ گلِ بی خار تو بودم
ای شمع خدا، نور جهان، مهدی موعود
برگرد تو پروانه، دوار تو بودم
ای صاحبِ دل، مونس جان مهرخدا جو
با مهر تو من عاشق و غمخوار تو بودم
در سیر الی الله به دنبال تو بودم
در باغ و چمن در پی گلزار تو بودم
از جان و تن و مال گذشتم
چون شیفته محضر دلدار تو بودم
در محفل عشاق گرفتار شد این دل
در مدرسه من واله و بیمار تو بودم
با ذکر تو آزاد کنم مرغ قفس را
دائم به نوای نی و نیزار تو بودم

مشتاق وصول رخ زیبای تو ماندم
در حلقهٔ مستان ، گرفتار تو بودم
عشقت به دل آمد که بیمار شدم من
با یاد خدا راهی آن دار تو بودم
در دفتر تو نام کدامین گل سرخ است
محبوب دلم عاشق دیدار تو بودم

قلب آتشین

دل ما عاشقان بیدار گشته
به عشق روی تو بیمار گشته
بیا غم در دلم بیداد کرده
هوای سرو یا شمشاد کرده
بیا ای اولین مخلوق عالم
گل باغ علی مولای اعظم
دلم خونین و قلبم آتشین است
زهجر روی تو دائم چنین است

یار غریبان

از خدا گویا که آیت می رسد
گل ز گلزار ولایت می رسد
بر مشامم بوی مولا می رسد
مهدی موعود زهرا می رسد
مونس و یار غریبان می رسد
آن مراد غم نصیبان می رسد
نقطه پرگار عالم می رسد
حجّت والای اعظم می رسد

غریب

چرا صاحب زمان بازو ندارد
عزیزم یآوری دلجو ندارد
همه روز و شبم با یاد اویم
دلم دیگر غمی جز او ندارد
شب هجران او چندان بلند است
چراغ آسمان سوسو ندارد
در این غربت در این تنهائی و شب
زبان نکری بجز یاهو ندارد

ماه جوان

شبى در خواب ديدم يك حبيبي
نديدم مثل او ياران غريبي
در آغوشش گرفتم با دل و جان
زدم بردست و پايش بوسه چندان
بدامانش گرفتم زود دستى
زاو پرسيدم اى سرور كه هستى
سسپس گفتم چرا بازو ندارى
چرا عشاق را تنها گذارى
چرا مثل على بى يار ماندى
بدون ياور و غمخوار ماندى
به قلبم آمد اين ماه جوان كيست
بپرسيدم كه مولا نامتان چيست
بفرمود او كه همنام رسولم
من از ذريهٔ پاك بتولم

مهر تو

خدا داند که روحم بی قرار است
شب و روز این دلم در انتظار است
نگر مهدی که زار و بی پناهم
زهستی لحظه وصل تو خواهم
بیاد تو سحرگاهان بگویم
خدایا غیر او هرگز نجویم
مرا از خویشتن بیگانه کردی
به عشق کوی خود دیوانه کردی
ترحم کن دل وابسته ام را
دوا کن روح و جان خسته ام را

ماه درخشان

توای روشنتر از خورشید تابان

توای زیباتر از ماه درخشان

توای دلداری خوب بهتر از جان

توای اسرار عشق و فیض رحمان

توای یار خدا، ای یاور دین

فروغ دیده های آل یاسین

توای خورشید پنهان ولایت

توای نور فروزان هدایت

توای پاکیزه مصباح ولایت

ای انوار حق تا بی نهایت

توای سرچشمه نور و حقیقت

چراغ راهی و عین طریقت

بیا جانا که بوسم خاک پایت

کجائی تا کنم جانم فدایت

تو که کاملتر از جان جهانی
تو که ما را رؤف و مهربانی
به نامت می سراییم همچو بلبل
تو را می بویم ای خوشبوتر از گل
بیا ای نازنین دلدار موعود
دلم در انتظارت سوخت چون عود

وجود پنهان

بہ دام خود گرفتارم نمودی
بہ درد خویش بیمارم نمودی
مرا پروانہ کویت نمودی
مرا دیوانہ رویت نمودی
رجالی عاشقت گردیدہ قائم
کہ مسکین و گدایت گشستہ دائم
غم ما را غم ہجران نمودی
وجود خود زما پنهان نمودی

گل بی خار

توئی جانانه من افتخارم

دلی پر شور عشقت خواستارم

تو را میخوامت ای گل تو تنها

تو را می جویمت هر روز و شبها

دلی خواهم ز تو با شور و پرداغ

به رنگ لاله های قرمز باغ

نمیدانم کجا شد منزل تو

که گیرم روشنائی از دل تو

دلی از جام عشقت مست خواهم

تو را بهتر زهر کس هست خواهم

ببویم هر گلی بوی تو دارد

نشان پاکی روی تو دارد

بهار صورتت دارد جوانی

بماند در جمالت شادمانی

رخت جانا صفا اندر صفا باد

همه آئینه عشق و وفا باد

گل بی خار من مهدی کجائی

که می سوزم ز سودای جدائی

زیباترین انسان لایق

بیا جانا به عشقت نظر کن

مکن دوری به جمع ما گذر کن

بیا ای مهربان در انتظاریم

به ناز چشم تو جان میسپاریم

تو ای زیباترین انسان لایق

سرور سینه پاک خلاق

نشاید دوری از ما باب رحمت

توئی پشت و پناه و یار امت

ساقی لب تشنگان

السّلام ای شاه خوبان السّلام

خوش بود گفتن ز تو با این کلام

السّلام ای مقصد گمگشتگان

السّلام ای ساقی لب تشنگان

السّلام ای شافی روح و روان

السّلام ای منتظر، صاحب زمان

السّلام ای درگه لطف خدا

السّلام ای رحمت بی انتها

السّلام ای ساجد شب زنده دار

نام ما در دفترت ثابت نگار

السّلام ای قاری قرآن ما

کن نگاهی بر دل و بر جان ما

السّلام ای باقی نور خدا

ماه روشن تالی شمس الضّحی

السّلام ای عهد و پیمان خدا

از تو هرگز من نمی‌گردم جدا

با تو عهدی دارم از روز ازل

تا تو را گیرم جانا در بغل

روی ماه پرفروغ و مهربان

آرزوی من تو باشی در جهان

بیداری دل

ز لطف خود مرا دیدار کردی
در آن لحظه دلم بیدار کردی
به یاد خود مرا بیمار کردی
مرا مستانه و هشیار کردی
مرا از غیرخود بیزار کردی
مرا با عشق خود دیندار کردی
به شمع تو بسوزم من شب و روز
تو که جان مرا بر دار کردی
زبانم را به حق دردانه کردی
تو که روح مرا پر بار کردی
به عشق حیدر و اولاد پاکش
مرا در آن سماء طیّار کردی

پیام غائب

منِ غائب کنم برغیبتم صبر

چرا که یاوری ناید در این عصر

زیار خویشتن غافل چرائید

به غربت میبرم سر، پس کجائید

خدایا مهدی ما بی پناه است

دل سوزان بود جانم گواه است

اختر دیدگان

به راه تو کنم دائم نظر باز
حبیبها در کجا یابم اثر باز
بیا تا ریزد اختر دیدگانم
ز شوق دیدنِ روی قمر باز

عطر تو

عطر تو مرا نشانه کرده

حبّ تو مرا فسانه کرده

هر جمعه به انتظار رویت

یک بوی مرا روانه کرده

بازاین دل عاشق و پریشان

پا در رهت ای یگانه کرده

مسیحا نفس

من ندارم به خدا یار به غیر از تو کسی
شوق روی تو و غیر از تو ندارم هوس
این دل منتظرم از تو تمنّا دارد
زنده فرمای مرا ، چون تو مسیحا نفسی

گلشن اسرار

ای گلشن اسرار کجائی
ای محور ابرار کجائی
دلها به هوای تو گدازان
ای دلبر اختیار کجائی
عالم همه خاموش و پریشان
از غیبتت ای یار کجائی
سودا زده عشق تو ماندیم
ما تشنه دیدار، کجائی

انتظار

کی شود بینم رخ ماه امامت
 تا به کی باید خدایا استقامت
 کی شود شمس الشموس آید ز پنهان
 کی شود پایان پذیرد عصر هجران
 کی شود عالم ز او آباد گردد
 کی شود قلب حبیبیان شاد گردد
 دیدگانم نقش او میهمان پذیرد
 کی شود جان مرا جانان پذیرد
 کی شود غمها زدل پایان پذیرد
 او مرا در محفل یاران پذیرد

گلشن زهرا (علیها السلام)

گنه کارم ولی بخشنده ای تو
سیه روزم ولی رخشنده ای تو
نگارا نام خود بر من نگفتی
غمت را بر دل زارم نهفتی
در آغوشت گرفتار تو گشتم
حبیبیا من که بیمار تو گشتم
ز عشق خود مرا دیوانه کردی
مرا از خویشتن بیگانه کردی
بیا بار دگر رویت ببینم
گلی از گلشن وصلت بچینم
بیا ای نوگل زهرا ای اطهر
بیا ای رهبر و ساقی برتر

حدیث غدیر

خبر داد خداوند مهر و خبیر
نشانید به جز مرتضی بر سریر
تمسک به ثقلین موجب شود
سعادت برای صغیر و کبیر
مکن ثقل اکبر ز اصغر جدا
ز قرآن و عترت ره راست گیر
منادی حق می دهد این ندا
تمسک بجو بر ولی دلیر
گرفت دست او را پیمبر و گفت
بجز مرتضی نیست مولی و میر
به لطف خدای جلیل و عزیز
تواتر بود آن حدیث غدیر
بیان شد کلام خدا و نبی

سپس گشت مروی ز مردم کثیر

روایت تمام است و دین کامل است

شنیدند مردم چه برنا چه پیر

بدون علی دین حق ناقص است

بزن چنگ حبل المتین مدیر

یا بکن نصرتی بر علی

و هر کس که باشد علی را نصیر

ندارد به دل بغض مولا علی

مگر اهل کفر و نفاق و شریر

همه معترف شد چه دشمن چه دوست

ندیده کسی چون علی را نظیر

چه فرق است بین نبی و علی

زیک گوهر و در دو قالب منیر

فراموش کردند علی را چه زود

چو گشتند در دست شیطان اسیر

دگر صحبت از نص قرآن نبود

چو آنان نبودند در دین بصیر

علی بود آگه و روشن ضمیر

علی بود تنها وصی و وزیر

اگر طالبی نور قرآن و علم

کلام علی با دل و جان پذیر

ولایت

ولایت محور کون و مکان است

ولایت نقطهٔ پرگار جان است

ولایت ریشه و برگ است باقی

علی مولا علی تنهاست ساقی

ولایت چشمه فیض الهیست

دل بی مهر مولی در تباهیست

ولایت قلب دین مصطفایست

ولایت مخزن عشق خدایست

ولایت را زقرآن برگرفتیم

به قلب خود چنین عشقی نهفتیم

بخوان دیوان عشق مرتضائی

ولایت هر ورق سرّ خدائی

درون مرتضی روح عظیم است

بدون او رسالتها عقیم است

رسالت بی ولایت ناتمام است

خلایق را علی تنها امام است

علی تنها ترین سردار دین است

امام و مقتدای مسلمین است

ز درد بی کسی خانه نشین شد

دل زهرا ز نامردان غمین شد

شیر خدا

چرا شیر خدا حیدر نمی آید
به مسجد فاتح خیبر نمی آید
چرا مولا به محراب نماز امشب
وصی پاک پیغمبر نمی آید
مناجاتش چرا از سوی نخلستان
به گوش شیعیان دیگر نمی آید

بازوی احمد

علی باب خداوند علیم است

علی نام خدا اسم عظیم است

علی یار نبی آخرین است

علی بهر امامت بهترین است

علی رکن ولایت عشق سرمد

علی مرتضی بازوی احمد

یدالله او بود مشکل گشا اوست

علی نورخدا شمس الهدی اوست

بجز مولا کسی یار نبی نیست

کسی جز مرتضی را اوولی نیست

علی نام یگانه مرد تنهاست

علی بالاترین فاتح به دنیاست

دگر مثل علی مادر نزاید

مگر مهدی ز پشت پرده آید

سکوت مرتضی از بی کسی بود

درون دیده اش خار و خسی بود

علی از جور و کین خانه نشین شد

دل پیغمبر خاتم غمین شد

علی تنها ترین مرد زمانه

جوانمرد و بسزرگ و جاودانه

رَسَم باعشق او در محضر دوست

خوش آن شیدا که در بحر غم اوست

گل پرپر

مدینه یک پیامی دارد امشب
چه سوز و ناله ای او داره بر لب
پر از غم گشته این روح و روانم
زدیده روز و شب خون می فشانم
چه شد حال علی آن لحظه و آن
که زهرا بر زمین افتاد نالان
زدند سیلی به روی بهترینها
نمی کردد زبانم گویم اینها
بمیرم میخ در با ناله او
چکیده اشک چشم و ژاله او
چرا بر پیکر او می زند چوب
چرا او بر زمین کشته لکد کوب
شکسته پهلوی زهرای اطهر
میان خانه گل افتاده پرپر
صدای ناله جانسوز زهرا
به گوشم می رسد در این سحرها

شه تشنه لبان

ز وصایای شه تشنه لبان یاد کنید
ز وفاداری آن پیر و جوان یاد کنید
ای حبیبان اگر آب روان نوشیدید
حال آن سرور خشکیده دهان یاد کنید
هر کجا لب به لب آب مصفا زده اید
تشنگی خوردن افروختگان یاد کنید
اشک بر اصغر و بر قاسم و اکبر ریزید
غربت آن پدر دل نگران یاد کنید
گشته در کربلا نور دل فاطمه شد
بدن سید و آقای جنان یاد کنید
آل پیغمبر و اولاد علی گشته شهید
گل پرپر شده از برگ خزان یاد کنید
عشق ورزیدن به مولا و مناجات و نماز
زنکار شه خونین کفنان یاد کنید

رأس بی بدن

ز رأس بی بدن قرآن بیان شد
ز چشم قدسیان خونها روان شد
ز خود افلاکیان بیگانه گشتند
به دور پیکرش پروانه گشتند

نی بشکسته

این چه شمعی است که عالم همه پروانه اوست
جان سودازدگان واله و دیوانه اوست
این چه شهری است که خون جامه اوست
عشق بازی همه سرماییه اوست
کربلای آن شهید زنده است
نینوای آن نی بشکسته است
کربلا باغ شقایق گشته است
محفل پاک شهیدان خداست
در میان خون تن پاکان رهاست

رضا جان

ای رضا جان بهر دیدار آمدم
با دلی پر درد و بیمار آمدم
بهر توبه از رهی دور آمدم
در کنار تربت یار آمدم
تا ببندم بلکه طومار گناه
مجرم و شرمنده و زار آمدم
اندک اندک تا به باغستان طوس
ای گل زیبا منت خار آمدم
بالسانی قاصر و قلبی حزین
دیدگانی بس گوهر بار آمدم
دل به دیدار تو بستم شاه طوس
رو مگردان بهر این کار آمدم
در کنار ذاکرینت روز و شب
برزیان کاری به اقرار آمدم

فاقرء القرآن ما تيسر منه

ز فرمان خدا کن تو اطاعت
بخوان قرآن بقدر استطاعت
زدور خود گلیم و جامه بردار
که در شب محکم است تأثیر گفتار
بیاد او صدا زن از ته دل
بسوی خود فراخوانده مزمل
شبت را زنده کن جز کمترین را
که القاء می کند قولاً ثقیلاً
تو پردازی به من ای عبد محمود
منم تنها خدا معبود و مسجود
زغیر من بکن دوری به نیکو
بیاد در محفل ما و در این کو
شکیبا شو پیمبر گفته ها را
رها کن مرده و آن خفته ها را

مناجات الشاکین

با تو می گویم حکایت ای خدا
بر تو آرم من شکایت ای خدا
در بدیها می برد خواهش مرا
کی رها کردم از این چون و چرا
ساز و برگ زندگی و خفتگی
می کشاند روح و تن در مردگی
قلب محروم و درون خفته ام
در گناهان و بدی چون رفته ام
می زخم از قعر دل مولی ندا
کی کنی از این گناهانم جدا
با و لع در معصیت افتاده ام
در میان این جهان من مرده ام
آمده در قلب و روحم وسوسه
می کند اینجا و آنجا سفسطه

آرزوهای بلند و ملعبه
روز و شب را پرکنند از مشغله
مانع احسان شود نفس بخیل
با سببهای زیاد و با دلیل
روح من آکنده از غفلت بود
در اسارت رفته آن ذلت بود
در معاصی می رود همچو شهاب
ایدل از فرمان ایزد سرمتاب
چون جدا کرده گناهانم مرا
من شکایت می کنم دراین سرا
از پلیدی درون در حیرتم
چونکه خوابم کرده اندر غفلتم
او نگه دارد مرا از کوی دوست
آنکه صورتهای عالم سوی اوست

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ

با گناهان گشتم از مولا جدا

من ندارم آبرو نزدت خدا

غوطه ور گشتم در ذنب و خطا

کن به این عبد گنهکارت عطا

خوار گشتم چون درونم مرده است

این گناهان آبرویم برده است

از تو می خواهم همی وجه کریم

نشر رحمت بر وجودم ای رحیم

حاجت من گشته این ذنب و گناه

فاصله بردار ای رب واله

گر گناهانم زیاد است و خطا

مانع وصل تو ای صاحب عطا

می زخم بوسه به پای مصطفی

برنبی با عترت پاک هدی

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵	پیشگفتار.....
۷	سوته دلان
۸	دوای قلب سوزان
۱۰	شمع دل افروز
۱۲	گمشده
۱۳	عهد و میثاق
۱۴	رخ گلگون
۱۵	محضر دلدار
۱۷	قلب
۱۸	یار غریبان
۱۹	غریب
۲۰	ماه جوان
۲۱	مهر تو
۲۲	ماه درخشان
۲۴	وجود پنهان
۲۵	گل بی خار
۲۶	زیباترین انسان لایق

- ۲۸ ساقی لب تشنگان
- ۳۰ بیدار دل
- ۳۱ پیام غائب
- ۳۲ اختر دیدگان
- ۳۳ عطر تو
- ۳۴ مسیحا نفس
- ۳۵ گلشن اسرار
- ۳۶ انتظار
- ۳۷ گلشن زهرا (علیها السلام)
- ۳۸ حدیث غدیر
- ۴۱ ولایت
- ۴۳ شیر خدا
- ۴۴ بازوی احمد
- ۴۶ گل پرپر
- ۴۷ شه تشنه لبان
- ۴۸ رأس بی بدن
- ۴۹ نی بشکسته
- ۵۰ رضا جان
- ۵۱ فاقراء القرآن ما تیسر منه
- ۵۲ مناجات الشاکین
- ۵۴ السلام علیک یا امین الله فی ارضه